

درخشش گرشاسپ در برخی دست‌نویس‌های شاهنامه

رضا غفوری*

چکیده

گرشاسپ از بزرگ‌ترین پهلوانان ایران است که پیشینه روایات او به دوره اقوام هندو ایرانی می‌رسد. به سرگذشت این قهرمان در اوستا و متون فارسی میانه بارها اشاره شده است و بازتاب برخی از پهلوانی‌های اساطیری او را می‌توان در منظومه‌های گرشاسپ‌نامه و سام‌نامه مشاهده کرد. با وجود آوازه و اهمیت گرشاسپ در ادب پهلوانی ایران، این قهرمان در شاهنامه حضور درخشان و نقش به‌سزایی ندارد. توجه به همین نکته سبب شد که برخی کاتبان به تدریج روایت‌هایی را درباره پهلوانی‌های گرشاسپ به نظم درآوردند و در دست‌نویس‌های شاهنامه جای دهند. برای مثال در دست‌نویسی از شاهنامه به تاریخ ۸۴۱ق که در کتابخانه بریتانیاست و در تصحیح خالقی مطلق، با نشان اختصاری (ل^۳) از آن یاد می‌شود کاتب هر جا که توانسته ابیاتی را درباره گرشاسپ به متن افزوده است تا بدین روش، حضور او را در شاهنامه برجسته‌تر کند. مقاله به بررسی و تحلیل قطعات الحاقی این دست‌نویس و نیز شمار دیگری از دست‌نویس‌های شاهنامه می‌پردازیم و به منابع احتمالی روایات آن‌ها اشاره می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: گرشاسپ، نریمان، شاهنامه، دست‌نویس لندن (ل^۳)، بیت‌های الحاقی

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۲۰

* دانشیار دانشگاه حضرت نرجس (س) رفسنجان / reza_ghafouri1360@yahoo.com

مقدمه

گرشاسپ از بزرگ‌ترین و نامدارترین پهلوانان ایرانی است که پیشینه روایات او، بر پایه اسناد موجود، به دوره اقوام هند و ایرانی می‌رسد. برخی پژوهشگران این قهرمان را در شمار «یلان سترگ» (نک. سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۵۵) دانسته و برخی دیگر او را به منزله رستم در شاهنامه و هراکلس در اساطیر یونان به‌شمار آورده‌اند (نک. یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۹۵/۱). هینلز می‌نویسد گرشاسپ اگرچه از گروه خدایان نیست اما او هم مانند فریدون در شمار کسانی است که زردشتیان برای او قربانی می‌کنند (نک. هینلز، ۱۳۸۷: ۶۱). بدیهی است که این نکته، ارزش معنوی گرشاسپ و جنبه مقدّس‌گونه او را در میان به‌دینان نشان می‌دهد.

نام گرشاسپ در اوستا کرساسپه (Keresāspa) به معنای «دارنده اسپ لاغر» و لقب او نیریمنه (Nairimana) به معنی «نرمنش» و «نیرومند» و نام خانوادگی او سامه (sāma) است که در پهلوی و شاهنامه، به‌گونه «سام» و در گرشاسپ‌نامه، «شم» آمده است (نک. خطیبی، ۱۳۹۳: ۴۷۷). بعضی پژوهشگران واژه سام را به معنای «پرهیز» (نک. خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۴۰۷) و بعضی دیگر به معنای «سیاه» دانسته‌اند اما به نظر سرکاراتی ریشه این واژه sam، به معنای «کوشا»، «کاری» و «چالشگر» است (نک. سرکاراتی، ۱۳۷۹: ۱/۶۸۹). یکی از نکات اساطیری درباره گرشاسپ این است که با گذشت زمان و بنا بر قاعده شکستگی/پراکندگی اسطوره‌ای، لقب (نریمان) و نام خانوادگی گرشاسپ (سام) از هم جدا شده است و ظاهراً از دوره اشکانیان بود که این عناوین به‌گونه پهلوانان مستقل و جدا درآمد و بعدها در حماسه‌ها به‌صورت فرزند و نوه سام ظاهر شد (نک. همو، ۱۳۸۵: ۲۵۶-۲۵۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۴۰۷). این شکستگی اساطیری را در حماسه‌ها نیز شاهد هستیم؛ مثلاً بنا بر روایت کوش‌نامه، کوش برادر ضحاک، صاحب فرزندی شد که بعدها به کوش پیل‌دندان شهرت یافت. اگرچه در کوش‌نامه اسم آن کودک کوش و پیل‌دندان صفت اوست اما در روایات برزنامه جدید، این اسم و صفت، به دو چهره مستقل اطلاق شده است و ما در این مجموعه داستان‌ها شاهد دو قهرمان هستیم: یکی کوش بن کوش و دیگری پسرش پیل‌دندان کوش (نک. عطایی، بی‌تا: ۹۰، ۹۷-۱۰۳، ۱۸۳-۱۸۴پ).

در ادب باستانی ایران آمده است که گرشاسپ با پتیارگانی مانند اژدهای شاخ‌دار، گندرو دیو، راه‌زنان سترگ، مرغ کَمک، سناویذک دیو و... نبرد کرده و آن‌ها را از پای درآورده است (نک. کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۴۵-۱۴۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۴۰۸-۴۱۱). تجلی شماری از این روایات در متون پهلوانی ایران و همچنین در طومارهای نقالی به چشم می‌خورد، با این تفاوت که گاهی تغییراتی در ساختار داستان پیدا شده و یا شاخ و برگ‌هایی به آن افزوده شده است. همچنین، بر پایه اساطیر ایران، گرشاسپ به آتش اهانت می‌کند و به سبب همین گناه، به دست ترکی نوهین نام تیر می‌خورد و به خوابی عمیق فرو می‌رود تا این‌که در پایان جهان از خواب برمی‌خیزد و ضحاک را نابود می‌کند.^۱ شاید توجه به همین گناه گرشاسپ و تیر خوردن اوست که در روایات عامیانه درباره او آمده که پس از کشتن اژدها، به دلیل اصابت دم اژدها به او، از مردی می‌افتد و مقطوع التسل می‌شود (نک. مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۷۳) و سرانجام نیز در سرزمین هندوستان، در کوه آهن ربا جذب می‌شود و از دنیا می‌رود (نک. همان: ۷۴؛ نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۱۱۴).

با وجود این‌که گرشاسپ در اوستا، متون پهلوی و گرشاسپ‌نامه مقام شامخ و والایی دارد و جهان‌پهلوان این دسته از متون معرفی می‌شود و در متون نقالی هم، کردارهای مهمی چون سیلی زدن به دیو سپید و کُک کوه‌زاد و گریزانیدن آن دو، رام کردن پیل سفید و پیروزی بر شماری از پتیارگان را به او نسبت داده‌اند، اما در شاهنامه، حضور گرشاسپ کم‌رنگ و حتی ناچیز است و چهره او در حماسه ملی، به برجستگی روایات دینی نیست (نک. آموزگار، ۱۳۸۹: ۶۳). درخور ذکر است که در کوش‌نامه نیز اگرچه چندین بار از گرشاسپ نام برده می‌شود اما در آن‌جا هم نشانی از پهلوانی‌های او نیست.

در شاهنامه نخستین بار در دوره پادشاهی فریدون، از گرشاسپ یاد می‌شود. فریدون در پاسخ به پیام سلم و تور می‌گوید که منوچهر با همراهی گرشاسپ و سام نریمان، به کین‌خواهی ایرج خواهد آمد؛ سپس از گرشاسپ در مقام گنجور شاه یاد می‌شود.^۲ هنگام

۱. بر اساس همین اسطوره است که یکی از محققان گرشاسپ را یگانه پهلوانی می‌داند که ویژگی جنگاوری را نه تنها در بیداری، بلکه در خواب نیز دارد (نک. مفاخر، ۱۳۹۱: ۹۲).

۲. یکی از پژوهشگران، بر پایه بیت زیر از شاهنامه (نک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۵/۱) پیروز را فرزند گرشاسپ و

رویاری منوچهر با سلم و تور، میسرۀ سپاه ایران را به گرشاسپ می‌دهند. در فتح دژ الانی نیز قارن از همراهی گرشاسپ با خود سخن می‌گوید. با این حال، در دنباله داستان از حضور گرشاسپ در تسخیر این دژ نشانی نیست. دیگر یادکردها از گرشاسپ در دوره پادشاهی نوذر است، در آن هنگام که افراسیاب به پشنگ می‌گوید اگر نیایش زادشم، تیغ به دست می‌گرفت هیچ‌گاه گرشاسپ جهان را به دست نمی‌گرفت. اغریث نیز پس از آگاهی از قصد پشنگ در حمله به ایران، به او می‌گوید اگر منوچهرشاه از دنیا رفته است اما هنوز پهلوانانی مانند گرشاسپ و قارن زنده‌اند، اما پشنگ سخن او را نمی‌پذیرد و به سپاه توران سفارش می‌کند که بر گرشاسپ و قارن غلبه نمایند (نک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۶، ۲۹۰، ۲۹۱ و ۲۹۳؛ همچنین نک. رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۸۶۶-۸۶۷؛ جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۵۶). بنا بر نظر یکی از شارحان شاهنامه دلیل کم‌رنگ بودن سیمای گرشاسپ در شاهنامه این است که چون در متون اوستایی و پهلوی، گرشاسپ، نریمان و سام همه یک نفر بودند و بعدها پهلوانان متفاوتی به‌شمار آمدند، پس احتمالاً در منابع فردوسی نیز این جدایی‌ها به‌درستی انجام نشده بود و هرچه در شاهنامه به سام نسبت داده‌اند در واقع گزارش کردارهای گرشاسپ است (نک. کزازی، ۱۳۹۲: ۴۵۶).

نقش گرشاسپ و نریمان در دست‌نویسی از شاهنامه

برخلاف بیشتر دست‌نویس‌های معتبر شاهنامه، که گرشاسپ در جریان حوادث حضور ندارد یا دارای نقش کم‌رنگی است، در یکی در دست‌نویس‌ها (به‌شماره Or. 1403 مورخ ۸۴۱ق، محفوظ در کتابخانه بریتانیا)، این قهرمان ایفای نقش می‌کند و چهره برجسته‌ای در سیر روایات دارد. این دست‌نویس در شمار نسخه‌های فرعی خالقی مطلق به‌شمار

گنجور فریدون دانسته است (نک. خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱۷۲) اما برخی دیگر با این نظر مخالفت کرده و خود گرشاسپ را گنجور شاه دانسته‌اند (نک. آیدنلو، ۱۳۸۲: ۵۱):

چو شاه یمن سر و دستورشان چو پیروز گرشاسپ گنجورشان
در خور ذکر است که ذبیح‌الله صفا به وجود دو گرشاسپ در دوره فریدون، یکی گنجور پادشاه و دیگری پهلوان او اعتقاد داشت (نک. صفا، ۱۳۵۲: ۵۶۰).

اختصاری ل^۳ است (نک. خالقی مطلق، ۱۳۶۴: ۳۹۲-۳۹۳) و در انجامه آن، بخشی از نام کاتب پاک شده و تنها عبارت «... بن محمد...» از آن باقی مانده است. یکی از ویژگی‌های مهم این دست‌نویس این است که گرچه کاتب در ضبط بیت‌های اصیل شاهنامه کمتر دست‌کاری کرده، اما پس از هر چند بیت اصیل شاهنامه، کاتب چند بیت الحاقی به متن افزوده است (نک. همو، ۱۳۸۵: ۵۳). در این دست‌نویس گرشاسپ حضور مؤثری در سیر روایات شاهنامه دارد و گذشته از او، نریمان هم که در شاهنامه نشانی از او نیست^۱ ایفای نقش می‌کند. در این دست‌نویس اشعار بسیاری درباره گرشاسپ و نریمان به متن افزوده شده که احتمالاً سروده کاتب و یا کاتب نسخه مادری است که دست‌نویس ل^۳ از آن کتابت شده است. با این‌که، بیت‌های افزوده از منظر ادبی سست و کم‌مایه است اما از نظر مطالعات فولکلور و نیز بررسی شیوه‌های گوناگون دخل و تصرف کاتبان در دست‌نویس‌های شاهنامه حایز اهمیت است. در این‌جا به بررسی بیت‌های افزوده در وصف گرشاسپ و نریمان در دست‌نویس ل^۳ می‌پردازیم:

۱. در داستان ضحاک آمده که وقتی آن پتیاره خوابی ترسناک می‌بیند و فریادکنان از خواب برمی‌خیزد، و وقتی همسراش علت را جویا می‌شوند، ضحاک خواب را برای آن‌ها تعریف می‌کند. در دست‌نویس ل^۳ آمده که ارنواز، برای دلجویی و آرام کردن همسر، به او می‌گوید:

زمین هفت کشور به فرمان توست چو گرشاسپ گردی به پیمان توست
(فردوسی، بی تا الف: گ ۲۳ پ)

ضبط این بیت در شاهنامه تصحیح خالقی مطلق چنین است:

زمین هفت کشور به فرمان توست دد و دیو و مردم نگهبان توست
(همو، ۱۳۸۶: ۵۸/۱)

به طوری که دیده می‌شود، کاتب ل^۳ در مصراع دوم بیت شاهنامه دست برده و آن را چنان

۱. تنها در داستان رفتن رستم به کوه سپند است که به مرگ نریمان اشاره می‌شود (نک. فردوسی، ۱۳۹۶: ۲۷۷/۱، پاورقی)، و این هم سروده فردوسی نیست و روایتی الحاقی است (نک. خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۴۶-۱۴۷).

تغییر داده است تا به آسانی بتواند از این پس به حضور گرشاسپ در دنباله داستان اشاره کند. به نظر می‌رسد که کاتب با توجه به هم‌عصر بودن گرشاسپ با پادشاهی ضحاک، خواسته است از این قهرمان هم یاد کند و جای او را در داستان ضحاک خالی نگذارد.

از سوی دیگر، در گرشاسپ‌نامه و برخی متون تاریخی آمده که گرشاسپ جهان‌پهلوان دوره ضحاک بود (نک. اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۳؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۳: ۸۹-۹۰) و در کوش‌نامه نیز، به نام‌نگاری‌های آن دو اشاره شده است (نک. ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۳۶۸). بنا بر نظر یکی از پژوهشگران، شاید مقارن بودن دوره پهلوانی گرشاسپ با پادشاهی ضحاک در تاریخ حماسی ایران، سبب شد که کم‌کم گرشاسپ را به خدمت ضحاک درآورند (نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۶۲: ۴۱۲) پس به نظر می‌رسد کاتب دست‌نویس ل^۳ با توجه به متون یادشده، بیت شاهنامه را به گونه‌ای تغییر داده تا به فرمان‌بری گرشاسپ از ضحاک هم اشاره کند. از آن‌جا که شاید کاتب غیر از شاهنامه، منظومه‌های دیگری مانند بهمن‌نامه و گرشاسپ‌نامه را هم کتابت کرده است؛ پس، احتمال این‌که مصراع دوم را بر اساس روایات گرشاسپ‌نامه ساخته باشد بسیار بیشتر از سایر متون است.

۲. در دست‌نویس ل^۳ آمده که وقتی فریدون با سپاه خود، به کاخ ضحاک نزدیک شد و از دیدن عظمت آن متعجب گردید، به سپاهیان خود چنین گفت:

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| به گرشاسب باید یکی نامه کرد | سر نوک را بر سر خامه کرد |
| دبیر پژوهنده را پیش خواند | سخن هرچه بودش بدو برفشانند |
| نخستین که نوک قلم راندش | خداوند را آفرین خواندش |
| خداوند دارنده بی‌نیاز | که او کرد ما را چنین سرفراز |
| ۵ از او آفرین باد بر پهلوان | بدان فرّ و اورنگ روشن‌روان |
| درست است پیش جهان پهلوان | که هر دو ز یک گوهریم از کیان |
| مرا آفریننده از فرّ خویش | بپرورد و بنشانند بر پرّ خویش |
| کنون [من] به فرمان یزدان پاک | به ایران براندم ابی ترس و باک |
| که ضحاک ناپاک را زین جهان | ببُرم پی و پوست با استخوان |

۱۰ کنون پهلوان جهان بایدم که پشتی مرا او کند شایدم
هزار آفرین باد بر پهلوان همان بر نریمان فرخنده جان
چنین چون که نامه به پایان رسید یکی مهر کردش چنان چون سزید
فرستاد نامه هم اندر زمان نشست از بر باره تازیان
(فردوسی، بی تا الف: گ ۲۱ر)

این نخستین روایت الحاقی نامه نوشتن فریدون به گرشاسپ است که در دست‌نویس مورد بحث آمده است. روایت دیگری هم از نامه نوشتن فریدون به گرشاسپ در جنگ‌های کین‌خواهی در دست داریم که به برخی دست‌نویس‌های شاهنامه الحاق شده است (نک. آیدنلو، ۱۳۹۶ الف: ۳۳۲-۳۳۳) با این تفاوت که شمار و مضمون ابیات آن با روایتی که در بالا آوردیم متفاوت است. ظاهراً داستان نامه نوشتن فریدون به گرشاسپ متأثر از روایات شفاهی و یا متون نقالی است، زیرا در گرشاسپ‌نامه و متون تاریخی، سخنی از نامه نوشتن فریدون و پیوستن گرشاسپ به او در برانداختن ضحاک به میان نیامده است. بر پایه گرشاسپ‌نامه، فریدون در آن زمان نامه به گرشاسپ می‌نویسد و او را به بارگاه فرا می‌خواند؛ گرشاسپ خود چندی پیش از آن، بر ضحاک غلبه یافته و بر تخت او نشسته بود (نک. اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۲۹-۳۳۰).

نکته دیگر این‌که در بیت ششم، فریدون به نسبت خویشاوندی خود با گرشاسپ اشاره می‌کند. این مطلب در گرشاسپ‌نامه نیز آمده (نک. همان: ۳۳۰) و شاید کاتب هم با توجه به متن اخیر، بیت ششم را سروده است. شایان ذکر است که در گرشاسپ‌نامه، نژاد گرشاسپ به جمشید می‌رسد، حال آن‌که بر پایه بندهش و تاریخ طبری، فریدون جدّ اعلای گرشاسپ است (نک. فرنبرغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۱۵۱؛ طبری، ۱۳۸۴: ۵۸) و در یکی از متون تاریخی، فریدون پسر عمومی گرشاسپ خوانده شده است (نک. تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۴۹). خالقی مطلق درباره این ناسزاواری‌های خویشاوندی احتمال می‌دهد که چون بنا به روایت اوستا، بهره‌ای از فرّه جمشید به گرشاسپ رسید، همین سبب شد که بعدها راویان نسب گرشاسپ را به جمشید برسانند (نک. خالقی مطلق، ۱۳۶۲ ب: ۴۰۷).

نکته حایز اهمیت دیگر در این بخش این است که بیت هفتم، سروده فردوسی است: آن‌جا که سیاوش در پاسخ پرسش سودابه به او می‌گوید من از فرّ خداوند آفریده شده‌ام^۱ (نک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۲۲). گنجاندن این بیت توسط کاتب دست‌نویس ل^۳، شاید بیانگر آن است که در میان روایات عامیانه، روایتی بود که بر اساس آن، فریدون را نیز مانند سیاوش، آفریده فرّ خداوند می‌دانستند.

۳. در دست‌نویس ل^۳ روایت شده که پس از بر تخت نشستن فریدون، کندرو شتابان خود را به ضحاک می‌رساند و حوادث اخیر را برای او گزارش می‌دهد. ضحاک با شنیدن سخنان پیشکار خود، او را به باد سرزنش و دشنام می‌گیرد و از خدمت خود عزل می‌کند. کندرو در پاسخ می‌گوید ای پادشاه بعید می‌دانم که از این پس بتوانی بر تخت بنشینی تا مرا در مقام خود باقی بگذاری. تا این‌جا، اصل روایت از شاهنامه است اما در ادامه از زبان کندرو چنین آمده است:

| | |
|----------------------------------|------------------------------|
| تورا دشمن آمد به گاهت نشست | یکی گاوسر گرز دارد به دست |
| همه بند و نیرنگ از رنگ برد | دلارام بگرفت و جاهت سپرد |
| همه نره دیوان تو کشته شد | که آیین تو جمله برگشته شد |
| چو گرشب یل بگرویدش بدوی | که پشتی کند مرورا نام‌جوی |
| ۵ فرستاده شد ز آفریدون گرد | به گرشاسب آن مرد با دستبرد |
| فرستاد پاسخ ورا پهلوان | که آیم به زودی برت شادمان |
| برآرم ز بن بیخ ضحاک را | برافشانم از جادوی خاک را |
| کنون دشمنی چون فریدون رسید | چو گرشب یل پشتی او را بدید |
| بگیرندت ار بر ثریا شوی | و یا چون که ماهی به دریا شوی |
| ۱۰ تورا نیز و خویشان تو سر به سر | کشند و به آتش نهندت دگر |

(فردوسی، بی تا الف: گ ۲۲ر)

۱. درخور ذکر است که محققان درباره کیستی سیاوش حدس‌هایی زده‌اند، از جمله آن‌که بعضی او را نخستین انسان (نک. خالقی مطلق، ۱۳۶۲ الف: ۲۲۷) و بعضی دیگر از نسل پریان دانسته‌اند (نک. آیدنلو، ۱۳۸۴: ۴۲).

پیش‌تر گفتیم که ارنواز به فرمان‌برداری گرشاسپ از ضحاک اشاره می‌کند در حالی که در ابیات ششم و هفتم، به نافرمانی کردن پهلوان سیستان و پیوستن او به فریدون اشاره می‌شود، و این در حالی است که در منابع رسمی و حتی در متون نقلی، نشانی از همراهی گرشاسپ با فریدون در سرنگونی ضحاک نیست. احتمالاً این روایت الحاقی ریشه در روایتی شفاهی دارد و مبنای آن روایت هم گرشاسپ‌نامه بوده است، زیرا در گرشاسپ‌نامه می‌خوانیم که وی به پدر خود می‌گوید اگر کسی را در ایران سزاوار پادشاهی می‌یافتم وی را بر تخت می‌نشاندم و ضحاک را از میان می‌بردم (نک. اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۶۵). نکته دیگر این که احتمالاً کاتب در سرودن بیت نهم، از سخنان تهدیدآمیز سهراب به رستم تأثیر پذیرفته است (نک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۶/۲)، همچنان‌که پیش‌تر هم در برخی ابیات افزوده خود متأثر از بخش‌های دیگر شاهنامه بود (بخش ۲).

۴. بر اساس دست‌نویس ل^۳، هنگامی که ضحاک با سپاه خود به نبرد فریدون می‌روند، گرشاسپ و نریمان نیز از راه می‌رسند و به سپاه ضحاک حمله‌ور می‌شوند:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| رسیدش ابا آن نریمان گرد | که گرشاسب ناگه ابا دستبرد |
| نریمان را گفت کای نیک‌بخت | چو گرشاسب دید آن چنان کار سخت |
| ببینم بکردن کمایش تو | یکی آزمایش بخواهم به تو |
| بگردان مر این جادوان را اسیر | بزن تو بدین لشکر اندر چو شیر |
| ببینم که مردی چه آورده‌ای | تو تا این زمان جنگ ناکرده‌ای |
| نشست از بر تخت روشن‌روان | بگفت این و بر پیل شد پهلوان |
| به جنگ اندرون راند سالار نو | نریمان به فرمان گرشاسب گو |
| که گور اندر آرد به چنگال زیر | یکی بر خروشید بر سان شیر |
| بزد تیز بر قلب جادوستان | بر آورد گرز جهان پهلوان |
| بیفکنند سرها ز دوش گران | به یک حمله در سیصد از جادوان |
| به کین سیصد از جادوان کرد پست | در آورد شمشیر هندی به دست |
| بدو آفرین خواند یک یک مهان | جهان پهلوان گشت از او شادمان |
| به نیزه درآمد زمین را سترد | دگر ره نریمان ابا دستبرد |
| ربود و بر آورد زد بر زمین | بزد نیزه و نرّه دیوان ز زمین |

۱۵ دگر ره یکی پهلوان سپاه
 درانداخت بر لشکر جادوان
 چو بر بام و در مردم شهر بود
 همه در وفای فریدون بدنند
 به گرشاسب بر آفرین خوان بدنند
 ۲۰ به سوی سپهد نریمان شدند

ربودش به نیزه در آن جایگاه
 بغلتاند بر وی دو مشت و دوان(۴)
 کسی کش ز جنگاوری بهر بود
 که از درد ضحاک پر خون بدنند
 ز دل بر نریمان دعا گو شدند...
 ز نیرنگ ضحاک آسان شدند
 (فردوسی، بی تا الف: ۲۲-۲۲ پ)

در این ابیات از پیوستن گرشاسب و نریمان به فریدون و نخستین هنرنمایی نریمان سخن می‌رود، در حالی که در گرشاسپ‌نامه و طومارهای نقالی، نخستین حضور گرشاسب و نریمان در کنار فریدون، پس از پیروزی این پادشاه بر ضحاک است و از همراهی آن دو به فریدون در سرنگونی ضحاک اثری نیست. حتی در بعضی طومارهای نقالی، تولد گرشاسب در دوره پادشاهی فریدون روی می‌دهد و نخستین هنرنمایی او نیز هنگامی است که سپاه سلم و تور تا پشت دروازه پایتخت ایران پیش می‌آیند (نک. شاهنامه نقالان، ۱۳۹۶: ۶۰۷-۶۱۱؛ نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۷۵-۷۶؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۳۸). همچنین در بیشتر طومارهای انتشار یافته، تولد نریمان مقارن با پادشاهی فریدون است و نخستین پهلوانی‌های او نیز همانند روایت گرشاسپ‌نامه در دوره همین پادشاه گزارش می‌شود. با این توضیحات می‌توان گفت که روایت ذکر شده از دست‌نویس ل^۳، فعلاً منحصر به فرد است و شاید مانند اغلب بخش‌های الحاقی این دست‌نویس، متأثر از روایات شفاهی باشد.

مطلب دیگر این که در ادب پهلوانی ایران، بسامد دلاوری‌های نریمان نسبت به گرشاسب و سام کمتر است و در شاهنامه نیز با وجود ذکر نام نریمان/نیرم، از پهلوانی‌های این قهرمان خبری نیست، و این سبب شده که بعدها نقالان و داستان‌گزاران، روایات متعددی برای نریمان بسازند و حتی منظومه‌ای مستقل به نام نریمان‌نامه^۱ نیز برای او ترتیب

۱. این منظومه حدود چهار هزار بیت دارد و با بیت زیر آغاز می‌شود:

فریدون چو ضحاک را کرد پست روان از بر تخت جم برنشست

(Abdul Muqtadir, 1932: 79)

دهند. بنابراین، بر پایه تاریخ دست‌نویس ل^۳ می‌توان گفت که دست‌کم از قرن نهم به بعد، کوشش‌هایی برای بزرگ جلوه دادن چهرهٔ نریمان در ادب پهلوانی ایران صورت پذیرفت که یکی از این کوشش‌ها، منظوم ساختن برخی روایات شفاهی دربارهٔ او و جای دادن آن در دست‌نویس‌های شاهنامه بود.

۵. در دست‌نویس مورد بحث آمده که فریدون پس از پیروزی بر ضحاک به بزرگان ایران می‌گوید: یزدان مرا برانگیخت و به پشتیبانی گرشاسپ و نریمان، بر ضحاک پیروز شدم. در دنبالهٔ داستان، فریدون به سفارش سروش ضحاک را از بین نمی‌برد بلکه چنین می‌کند:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| شهنشه نریمان یل را بخواند | از این داستان چند با او براند |
| بگرداند لشکر همه باز جای | نریمان و شه ماند و رندکرای (؟) |
| ببردند ضحاک را چون نوند | به کوه دماوند کردش به بند |
| نریمان زه از پشت او برکشید | سراسر همه چرمش اندر درید |
| بدان سان سر و پای و دستش بیست | که پیوند او جمله بر هم شکست |

(فردوسی، بی تا الف: گ ۲۳ ر)

در منابع موجود، روایت به بند کشیدن و کشتن ضحاک را به فریدون، گرشاسپ، سام، کاوه آهنگر و حضرت سلیمان^(ع) نسبت داده‌اند (نک. آیدنلو، ۱۳۹۶: ۱۳۴-۱۳۶). در این جا نیز نریمان به بندکشدن ضحاک معرفی شده که احتمالاً کاتب، تحت تأثیر ابیات زیر از بهمن‌نامه، این قطعه را به داستان افزوده است (همچنین نک. رستم‌نامه، بی تا: ص ۳۷۷):

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| فریدون مرا داشت پشت و پناه | بدان تا پیشستم ز گیتی گناه |
| بیستم فرومایه ضحاک را | کشنده چنان مرد بی‌باک را |

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۲۷-۴۲۸)

بر پایه شواهد ادبی می‌توان گفت آن دسته روایات مربوط به بند افکندن و یا کشتن ضحاک که به دست یکی از افراد خاندان گرشاسپ^۱ انجام پذیرفت، همگی ریشه در اساطیر ایران دارند زیرا بنا بر متون فارسی میانه، ضحاک در آخرالزمان به دست گرشاسپ از پای

۱. حتی بر پایهٔ یک روایت نقلی، کاوه را نیز از نسل گرشاسپ دانسته‌اند (نک. من و رستم و گرز و افراسیاب، ۱۳۹۰: ۲۱).

درمی آید. پس، آن چنان که پیش تر هم اشاره شد، به دلیل شکستگی / پراکندگی شخصیت در اسطوره، با گذشت زمان اعمال پهلوانی گرشاسپ به تدریج به نریمان، سام و یا یکی از افراد خاندان او نسبت داده شده است (نک. آیدنلو، ۱۳۹۶: ۱۳۴). همین نکته در روایت افزوده شده به دست نویس ل^۳ به چشم می خورد. بنابراین، روایت مذکور زیربنایی اساطیری دارد و ساختگی نیست.

نکته دیگر این حدس یکی از شاهنامه شناسان است که احتمالاً ضحاک اصلاً رویین تن بود (نک. خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۲۷۶؛ همو، ۱۳۸۶: ۲۵۱-۲۵۲). شایان ذکر است که از رویین تنی یا زخم ناپذیری ضحاک در روایات عامیانه نیز ذکری رفته است (نک. طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۰۸؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۴۵؛ انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۵/۳). بنا بر نظر یکی از پژوهشگران، برای مهار و دفع این دسته رویین تنان ضرورت داشت که بخشی از اجزای بدن آن پتیاره را درآورند و به دور او بپیچند، زیرا در غیر این صورت، امکان بندگسیختن آن پتیاره وجود داشت (نک. طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: مقدمه، ۸۰). این بن مایه داستانی - اساطیری نیز در این جا دیده می شود و نریمان برای جلوگیری از بند گسستن ضحاک، زهی از پشتش بیرون می کشد و دست و پای او را با آن می بندد.

۶. پیش از این گفتیم که نخستین یادکرد از گرشاسپ در شاهنامه مربوط به دوره فریدون و پس از کشته شدن ایرج است. یکی از ملحقات برخی دست نویس های شاهنامه این است که پیش از نبرد به قصد کین خواهی، فریدون نامه ای به گرشاسپ می نویسد و او را به یاری منوچهر فرا می خواند (نک. فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۵ حاشیه؛ همو: بی تا ب: ۴۵-۴۶؛ همو، بی تا ج: ۳۳؛ همو، بی تا د: ۱۶ پ؛ همچنین نک. آیدنلو، ۱۳۹۶ الف: ۳۳۲-۳۳۳). از این نامه در نسخه ل^۳ نشانی نیست و کاتب به همان نامه نخست بسنده کرده است.

به علاوه، در حاشیه دست نویس ل^۳، در داستان نبرد منوچهر با سلم و تور، روایتی دیگر هم کتابت شده که در شماری از چاپ های کم اعتبار شاهنامه نیز دیده می شود (نک. همان: ۳۳۴). بر پایه این روایت، پهلوانی تورانی به نام شیروی^۱ به نبرد ایرانیان می آید. قارن و سام

۱. در یکی از طومارها، این قهرمان سارون دیو نام دارد (نک. طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۳۴).

به جنگ او می‌روند اما کاری از پیش نمی‌برند. شیروی گرشاسپ را به نبرد فرا می‌خواند و پهلوان بی‌درنگ به میدان می‌رود. در نبردی که میان دو پهلوان روی می‌دهد، شیروی به دست گرشاسب کشته می‌شود. کاتب دست‌نویس ل^۳ در آغاز صف‌آرایی منوچهر در برابر سلم و تور، بیت‌های سست زیر را به متن افزوده است که قاعدتاً باید آن‌ها را پس از نبرد گرشاسپ با شیروی کتابت می‌کرد:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| نهماد از بر دوش گرز گران | نریمان چو زان‌گونه دیدش جهان |
| چو دو اژدهایا دو شیر ژیان | ابا سام زد در صف چینیان |
| همی اندر آمد بر آسمان | طراق طراق عمود گران |
| زمین را به ابر اندر افشانند | به هر گرز ده ده بغلطانند |
| همی رفتت از نارون در عراق | طربنا طربنا طراق طراق |
| شده رومی و چینی از جنگ سیر | ز گرز نریمان و سام دلیر |

(فردوسی، بی تا الف: گ ۳۱ پ)

۷. در هنگام نبرد منوچهر با کاکوی (ل^۳: کالوی) سام و نریمان با سپاهیان دشمن درگیر

می‌شوند و از این پس از حضور گرشاسپ در جنگ‌ها اثری نیست:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| به هر سوی رزمی بد آراسته | به نووی یکی گرد نو خاسته |
| ز یک‌سوی سام نریمان چو شیر | خروشنده بر سان بیر دلیر |
| دگر سو نریمان کورنگ بود | که از شیر شرزه بر آورد دود |
| نریمان سردار و گرد دلیر | همان پور او سام درنده شیر |
| ۵ ابر دوش ایشان دو گرز گران | خروشنده چون شیر ناماوران |
| همی رزم جستند در حربگاه | دمنده چو دو اژدهای سیاه |
| به هر سو که ایشان عنان تاختند | به گردون زمین را برانداختند |
| زمین و زمان لرز لرزان شده | همه لشکر تُرک پیچان شده |
| کسی سر ز پا هیچ نشناختند | همی بر سر یک‌دگر تاختند |
| خبرشان نبد این از آن از این | که بد تا ز خورشید از گرد کین |

(فردوسی، بی تا الف: گ ۳۳ ر)

در قطعهٔ اخیر می‌بینیم که کاتب در بیت سوم، نریمان را فرزند کورنگ می‌داند و نه فرزند گرشاسپ. در برخی متون تاریخی، نریمان فرزند گرشاسپ است (نک. بلعمی، ۱۳۸۶: ۱۸۰) که بر پایهٔ روایتی، از ازدواج گرشاسپ با دختر قیصر روم به دنیا آمده بود (نک. مجمل التواریخ، ۱۳۸۳: ۲۵)، حال آن‌که در گرشاسپ‌نامه، نریمان فرزند کورنگ و برادرزادهٔ گرشاسپ (نک. اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۲۸) و در شماری از روایات دیگر، فرزند کورنگ و نوهٔ گرشاسپ^۱ خوانده شده است (نک. تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۵۱-۵۲؛ سیستانی، ۱۳۸۹: ۲۴). در ابیات افزوده‌ای که آوردیم آشکار نیست که کاتب به روایت تاریخ سیستان توجه دارد یا گرشاسپ‌نامه، اما با توجه به موارد مشابه، احتمال این‌که کاتب متأثر از گرشاسپ‌نامه بوده بسیار بیشتر است.

۸. آخرین ابیاتی که کاتب دست‌نویس ل^۳ دربارهٔ نریمان آورده ابیات زیر است که پس از کشته شدن کاکوی به دست منوچهر آمده است:

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| بسی بود لشکر به هر دو سپاه | که استاده بودند چون بزمگاه |
| خبرشان بُد هیچ از کارزار | که کالوی را کشته بد شهریار |
| کجا بد نریمان و سام سوار | یکی دود بد تا به چرخ چهار |
| ز تیغ و ز گرز نریمان و سام | زمین را یکی رود خون بد به نام |

(فردوسی، بی تا الف: گ ۳۳ ر)

مطالب بالا شرح کوشش‌های کاتب یکی از دست‌نویس‌های شاهنامه است برای آن‌که نقش گرشاسپ و خانواده‌اش را در سیر داستان‌های شاهنامه پررنگ نشان دهد و برای رسیدن به این مقصود، بی‌پروا و مطابق میل خود، هر جا که خواسته در متن شاهنامه دخل و تصرف کرده است، بدون آن‌که جانب امانت را رعایت کند. متأسفانه کوشش‌های کاتبان شاهنامه، تنها به این حد از دخل و تصرف منحصر نبوده، بلکه گاهی فراتر از این هم رفته‌اند؛ مثلاً در برخی دست‌نویس‌های شاهنامه دیده می‌شود که کاتب پس از داستان گریختن جمشید از ضحاک، همهٔ گرشاسپ‌نامه را به متن افزوده است (نک. فردوسی، بی تا

۱. در یکی از طومارها، نریمان پسر سیدست (۴) پسر گرشاسپ خوانده شده است (نک. همان: ۲۱۳). همچنین، در یکی از شاهنامه‌های کردی، نام پدر نریمان «قهرمان» است (نک. لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۸۳).

ه: ۱۸ پ- ۱۴۳) تا جایگاه گرشاسپ نیای رستم را در سیر روایات پهلوانی ایران نشان دهد. گاهی هم در برخی دست‌نویس‌ها دیده می‌شود که کاتب روش متعادل‌تری پیش گرفته است و تنها صحنه آمدن گرشاسپ و نریمان به بارگاه فریدون و هنرنمایی گرشاسپ در حضور شاه ایران را که متعلق به گرشاسپ‌نامه است (نک. اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۳۱-۳۳۴) در متن شاهنامه جای داده است. درخور توجه است که یکی از کاتبان هم به تقلید از دیگر صحنه‌های شاهنامه، بیت‌هایی در بدرود کردن گرشاسپ از شاه ایران و رفتن او به سیستان از خود ساخته و به پایان داستان نبرد منوچهر با سلم و تور افزوده است:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| سپهدار ایران و پشت گوان | به خیمه در آمد جهان پهلوان |
| منوچهر چون روی گرشاسب دید | بیامد به پیشش ثنا گسترید |
| ... گرشاسب چون پیل مست | بیامد به تخت کئی برنشست |
| چنین گفت با نامور شهریار | [که] خرم بزی تا بود روزگار |
| کنون هفتصد رفت و سی و سه سال | که اندر زمانه نبودم همال |
| مرا گاه رفتن فراز آمده است | به ایوان خویشم نیاز آمده است |
| همی رفت خواهم سوی سیستان | تو خرم بزی شاه گیتی ستان |
| به بدرود کردن گرفتش به بر | به رفتن بیست آن کیانی کمر |
| سوی سیستان شد جهان پهلوان | به ایوان خود بود شاه جوان |

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۲ حاشیه)

نتیجه

حضور کم‌رنگ گرشاسپ در شاهنامه، برخلاف شهرت و آوازه او در اساطیر ایران، سبب شد که کاتبان شاهنامه، به خیال خود در صدد رفع این نقیصه برآیند؛ از جمله این که برخی از کاتبان کل روایات گرشاسپ‌نامه و یا گاهی بخش‌هایی از آن منظومه را درون شاهنامه کتابت می‌کردند و با زدودن و دخل و تصرف در شماری از ابیات، آن را سروده فردوسی معرفی می‌کردند. عده دیگری از کاتبان، بعضی روایات شفاهی را که درباره گرشاسب و فرزندان او در میان مردم متداول بود به نظم درآوردند و در بخش‌های گوناگون شاهنامه^۱

۱. ورود روایات شفاهی گاهی در برخی متون تاریخی ادوار تاریخی متأخر هم دیده می‌شود. مثلاً، در یکی از این کتاب‌ها آمده که گرشاسپ پس از بازگشت از سرزمین مغرب، به زیر زمین رفت (نک. میرخواند، ۱۳۳۸: ۵۳۸).

به ویژه در داستان نبرد منوچهر با سلم و تور جای دادند. دسته سوم، کسانی مانند کاتب دست‌نویس ل^۳، بودند که هم دخل و تصرف بیشتری در متن شاهنامه کردند و هم در ضبط بیت‌های اصیل دست بردند و آن‌ها را به گونه‌ای تغییر دادند که هم بتوانند به آسانی به گزارش دلاوری‌های گرشاسپ و نریمان پردازند و هم ابیاتی از خود سروده، در جای جای داستان‌ها بیفزایند. هدف آنها ظاهراً چیزی بیش از با اهمیت نشان دادن نقش گرشاسپ در شاهنامه نبوده است. بر پایه برخی شواهد، به نظر می‌رسد که منبع بعضی ابیات الحاقی کاتب دست‌نویس ل^۳، گذشته از تقلید و الگوپذیری او از بخش‌های دیگر شاهنامه، متون پهلوانی گرشاسپ‌نامه و بهمن‌نامه و نیز شماری از روایات شفاهی بوده است.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۹). تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت.
- آیدنلو، سجّاد (۱۳۸۲). «ملاحظات در باب یادداشت‌های شاهنامه». نامه ایران باستان، س ۳، ش ۲ (پیاپی: ۶): ۳۹-۷۱.
- _____ (۱۳۸۴). «فرضیه‌ای درباره مادر سیاوش». نامه فرهنگستان، ش ۲۷: ۲۷-۴۶.
- _____ (۱۳۹۶ الف). «برخی روایات نقّالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه». در: نیم‌پخته ترنج. تهران، سخن: ۳۲۹-۳۶۹.
- _____ (۱۳۹۶ ب). «نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک». در: نیم‌پخته ترنج. تهران، سخن: ۱۲۳-۱۵۱.
- _____ (۱۳۹۸). «کی خسرو اژدهاکش». نشریه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز. س ۷۲، ش ۲۴۰: ۲۳-۴۵.
- اسدی توسی (۱۳۵۴). گرشاسپ‌نامه. به کوشش حبیب یغمایی. تهران: طهوری.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۱). روان انسانی در حماسه‌های ایرانی. تهران: ترفند.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه. تهران: علمی.

→

اگر اشاره نویسنده در این عبارت به مرگ گرشاسپ نباشد، پس ظاهراً با روایتی روبه‌رو هستیم که متأثر از باورهای عامیانه است بدون آن‌که از جزئیات آن آگاهی داشته باشیم (نک. آیدنلو، ۱۳۹۸: ۲۵).

- ایران‌شان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷). کوش‌نامه. تصحیح جلال متینی. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۷۰). بهمن‌نامه. تصحیح رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۶). تاریخ بلعمی. تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس.
- تاریخ سیستان (۱۳۸۱). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.
- جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰). حماسه‌آفرینان شاهنامه. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۶۲ الف). «شاهنامه و موضوع انسان نخستین». ایران‌نامه، ش ۶: ۲۲۳-۲۲۸.
- _____ (۱۳۶۲ ب). «گردشی در گرشاسپ‌نامه». ایران‌نامه، ش ۳: ۳۸۸-۴۳۲.
- _____ (۱۳۷۲ الف). «بیر بیان». در: گل رنج‌های کهن. به‌کوشش علی دهباشی. تهران، مرکز: ۲۷۵-۳۴۲.
- _____ (۱۳۷۲ ب). «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه». در: گل رنج‌های کهن. تهران، مرکز: ۱۲۷-۱۷۰.
- _____ (۱۳۸۵). «دانشی به نام شاهنامه‌شناسی». در: متن‌شناسی شاهنامه‌فردوسی. به‌کوشش منصور رستگار فسایی. تهران، میراث مکتوب: ۵۱-۷۱.
- _____ (۱۳۸۶). «مرداس و ضحاک». در: سخن‌های دیرینه. تهران، افکار: ۲۵۱-۲۵۲.
- _____ (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۳). «گرشاسپ». در: دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی، جلد پنجم. تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۴۷۷-۴۸۵.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸). فرهنگ نام‌های شاهنامه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستم‌نامه (بی‌تا). دست‌نویس کتابخانه ملک به‌شماره ۶۴۲۴.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۹). «سام، نمونه‌ای از یلان سترگ». در: نخلبند شعر، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی. تدوین و ویرایش احمد امیری خراسانی. کرمان، مرکز کرمان‌شناسی: ۶۸۷-۶۹۲.
- _____ (۱۳۸۵). «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسپ در منظومه‌های حماسی ایران». در: سایه‌های شکار شده. تهران، طهوری: ۲۵۱-۲۸۶.

- سیستانی، ملک‌شاه‌حسین (۱۳۸۹). احیاء الملوک. به‌اهتمام منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.
- شاهنامه‌نقالان (۱۳۹۶). طومار مرشد عباس زریری اصفهانی. ویرایش جلیل دوستخواه. تهران: ققنوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۴). تاریخ الرسل و الملوک. ترجمه صادق نشات. تهران: علمی و فرهنگی.
- طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱). به‌کوشش احمد هاشمی و سید مصطفی سعیدی. تهران: خوش‌نگار.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). به‌کوشش سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- عطایی (بی‌تا). برزنامه‌جدید، دست‌نویس کتابخانه پاریس به‌شماره ۱۱۸۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق (جلد ششم تصحیح محمود امیدسالار، جلد هفتم تصحیح ابوالفضل خطیبی). تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۹). شاهنامه (نسخه سن ژوزف). به‌کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی. تهران: طلایه.
- _____ (بی تا الف). شاهنامه. دست‌نویس کتابخانه بریتانیا به‌شماره Or. 1403.
- _____ (بی تا ب). شاهنامه. دست‌نویس دانشگاه میشیگان به‌شماره T. 153.
- _____ (بی تا ج). شاهنامه. نسخه دانشگاه کالیفورنیا، مجموعه کارو میناسیان، به‌شماره Mss 743.
- _____ (بی تا د). شاهنامه. نسخه موزه ملی پاریس به‌شماره Suppl. Pers 491.
- _____ (بی تا ه). شاهنامه. دست‌نویس دانشگاه برلین به‌شماره Ms.or.fol.4251.
- فرنیغ دادگی (۱۳۸۰). بندهش. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۱). کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۲). نامه باستان، ج ۱. تهران: سمت.
- لطفی‌نیا، حیدر (۱۳۸۸). حماسه‌های قوم کرد. تهران: سمیرا - سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- مجمل التواریخ والقصص (۱۳۸۳). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.
- مشکین‌نامه (۱۳۸۶). طومار حسین بابامشکین. به‌اهتمام داوود فتح‌علی‌بیگی. تهران: نمایش.
- من و رستم و گرز و افراسیاب (۱۳۹۰). سیدحسین میرکاظمی. گرگان: آژینه.

- میرخواند (۱۳۳۸). تاریخ روضة الصفا. تهران: انتشارات خیام.
- نثر نقالی شاهنامه (۱۳۹۷). تصحیح رضا غفوری. تهران: آرون.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۷). شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- یشتها (۱۳۷۷). تفسیر و تالیف ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.
- Abdul Muqtadir, (1932). *Catalogue of the Persian and Arabic manuscripts of the Oriental Public Library of Bankipore, Calcutta.*

